



تأمین نقدینگی

بحث ما در راهکار پنجم از راهکارهای تأمین نقدینگی از بیع سلم بود .

قبلا عرض کردیم چندصورت فرض میشود:

صورت اول: به نحو سلف رایج با تسویه فیزیکی

صورت دوم: خرید سلف و تسویه نقدی .

البته در صورت دوم ، یا به عنوان خرید است و یا به عنوان ادای دین به قیمت است.

عمومات و اطلاعات را عرض کردیم که دلالت بر صحت این معامله است. بعد از این عمومات ، ادله خاصه از روایات بود که ذکر شد . از حیث سند خوب بودند ولی از حیث دلالت اخص بودند و مدعا را به طور کامل اثبات نمیکردند ، بعضی دیگر هم که از حیث دلالت کامل بودند، از نظر سند مشکل داشتند .

اما در مقابل این روایات ، روایاتی است که به عنوان معارض روایات خاصه مطرح است، که این روایات نسبت به روایات خاصه، معارض می شود فلذا باید دید آیا قابل جمع است یا نه، ولی این روایات (در صورت تمام بودن از حیث سندی و دلالتی) نسبت به عمومات و اطلاعات مقید و مخصص است .

روایات معارض

روایت اول

عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي رَجُلٍ أَعْطَى رَجُلًا وَرِقًا فِي وَصِيْفٍ إِلَى أَجَلٍ مُسَمَّى فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ لَا نَجِدُ لَكَ وَصِيْفًا خُذْ مِنِّي قِيْمَةً وَصِيْفِكَ الْيَوْمَ وَرِقًا قَالَ لَا يَأْخُذُ إِلَّا وَصِيْفَهُ أَوْ وَرِقَهُ الَّذِي أَعْطَاهُ أَوْلَ مَرَّةٍ لَا يَزْدَادُ عَلَيْهِ شَيْئًا.

بررسی سندی

مرحوم کلینی و شیخ طوسی هم این روایت را نقل کردند .

کلینی اینطور نقل کرده: محمد بن یعقوب عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس^۱.

در وسائل^۲ از مرحوم شیخ اینطور نقل شده: رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ يُوسُفَ بْنِ عَقِيلٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ .

^۱ - وسائل الشیعه ۱۸ : ۳۰۷ ، الباب ۱۱ من ابواب السلف ، ح ۹ .

^۲ - الکافی ۵ : ۲۲۰ ، (باب السلم فی الرقیق و غیره من الحيوان) ، ح ۲ .

^۳ - وسائل الشیعه ۱۸ : ۳۰۷ ، ذیل حدیث ۹ .



این روایت سند خوبی دارد. محمد بن قیس حداقل بین ۷ نفر مشترک است ولی در این روایت به قرینه روایت عاصم بن حمید (در سند کلینی) و یوسف بن عقیل (در سند شیخ) کشف می‌کنیم که محمد بن قیس ابو عبدالله البجلی که ایشان توثیق شده است.

علی بن ابراهیم: ثقه است. ایبه: پدر ایشان است که ابراهیم بن هاشم می‌باشد، ثقه است. سایر روای نیز ثقه هستند. لذا روایت از نظر سند مشکلی ندارد.

بنابر قول صاحب وسائل، مرحوم شیخ طوسی از طرق صحیح از حسین بن سعید نقل کرده و حسین بن سعید نیز ثقه است و یوسف بن عقیل نیز از اجلاء و ثقات است و مرحوم نجاشی ایشان را توثیق کرده است^۱ و روای کتاب علی بن محمد بن قیس ابو عبدالله البجلی است لذا هر دو سند صحیح و بلا اشکال است.

بررسی دلالی

در این روایت آمده است که شخصی از امیرالمؤمنین در مورد مردی سؤال کرد که پول را نقد داده است تا در زمان مشخصی عبد مراهق (نزدیک بلوغ) را فروشنده به او تحویل دهد (بیع سلف) ولی در موعد مقرر، فروشنده می‌گوید که وصیف (غلام نزدیک به بلوغ) را پیدا نکرده‌ام، فلذا به جای آن وصیف، قیمت روز آن را از من بگیر (که علی القاعده گران تر شده است)، حضرت فرمودند که: جایز نیست گرفتن مگر وصیف یا همان ورق (پولی) که اول داده بود و حق ندارد مال بیشتری از او بگیرد.

از این روایت بدست می‌آید که ادای دین به قیمت روز، جایز نیست و با توجه به این که مستثنی منه، فقط دو چیز است فلذا نمی‌تواند با او معامله کند و همان وصیف را به فروشنده اولی به قیمت بیشتر بفروشد و همچنین نمی‌تواند پول بیشتری به عنوان ادای دین از فروشنده بگیرد و لذا این روایت بر عدم جواز ادای قیمت به روز و عدم جواز بیع جدید دلالت دارد، در نتیجه این صورت از قرارداد باز خرید که: کسی بیع سلم انجام بدهد به قیمت ارزان تر و در موعد سر رسید همان کالا را به قیمت بیشتر همان کالا را از خریدار خریداری نماید و یا این که ادای دین با قیمت روز (که علی القاعده بیشتر شده است) انجام دهد، همه این موارد را امام علیه السلام می‌فرمایند که باطل است.

البته مورد این روایت همانند روایات خاصه مجوز، در جایی است که مبیع پیش فروش شده، در زمان سر رسید، وجود ندارد. بنابراین روایت اول از حیث سندی و دلالی تمام است و دلالت بر عدم جواز ادای قیمت به روز و عدم جواز بیع جدید به نرخ روز، دلالت دارد.

روایت دوم

و بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ رَجُلٍ أَسْلَفَ فِي شَيْءٍ يُسَلِّفُ النَّاسَ فِيهِ مِنَ الثَّمَارِ فَذَهَبَ زَمَانُهَا (یا ثمارها) وَ لَمْ يَسْتَوْفِ سَلْفَهُ قَالَ فَلْيَأْخُذْ رَأْسَ مَالِهِ أَوْ لِيُنْظَرُهُ^۲.

^۱ رجال النجاشی/باب البیاء/۴۵۲: ۱۲۲۱ - یوسف بن عقیل البجلی کوفی ثقه.

^۲ - وسائل الشیعه ۱۸: ۳۰۹، الباب ۱۱ من ابواب السلف، ح ۱۴.



بررسی دلالی

شیخ طوسی و صدوق^۱ هم این روایت را نقل کردند .

طریق شیخ به این روایت:

طریق مرحوم شیخ به حسین بن سعید: صحیح است و قبلاً بررسی شده است.

حسین بن سعید: ثقه است.

صفوان بن یحیی: از اجلاء و ثقات است.

عبدالله بن بکیر: فطحی و ثقه است.

ولذا فرقی ندارد که محمد بن خالد ثقه باشد یا نباشد و در هر صورت خدشه‌ای به اعتبار سند وارد نمی‌شود.

بنابراین روایت به خاطر عبدالله بن بکیر، موثقه می‌شود.

طریق مرحوم صدوق به این روایت:

و ما کان فیہ عن عبد الله بن بکیر فقد رویتہ عن أبي- رضي الله عنه- عن عبد الله ابن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد

بن عیسی، عن الحسن بن علي بن فضال، عن عبد الله بن بکیر^۲

این طریق نیز مشتمل بر اجلائی همچون علی ابن بابویه و حمیری است و احمد بن محمد بن عیسی از ثقات است و حسن

بن علی بن فضال و عبد الله بن بکیر هر دو ثقه و فطحی هستند.

بنابراین طریق مرحوم صدوق نیز معتبر و موثقه است زیرا که در هر دو سند ثقه فطحی دارد.

بررسی دلالی

در این روایت ذکر شده که جنس را به صورت سلف خریده ، امام میفرماید: یا پولش را بگیرد و یا اگر وقتش رسیده و نمیتواند

پرداخت کند به او مهلت دهد ، یکی از این دو کار باید انجام دهد و نمیتواند به قیمت روز پول بگیرد چون امام در همان دو

کار منحصر کرده (فَلْيَأْخُذْ رَأْسَ مَالِهِ أَوْ لِيُنْظِرَهُ) .

مورد این روایت نیز اخص است یعنی در موردی است که کالایی که مبیع قرار داده بودند، در آن زمان نبوده است فلذا کالایی

را که به صورت سلف خریده بوده است را تحویل بگیرد.

پس این روایت دلالت بر عدم جواز بیع جدید و عدم جواز ادای دین به قیمت روز، می‌کند.

روایت سوم

وَ عَنْهُ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مَنْ

اشْتَرَى طَعَاماً أَوْ عِلْفاً إِلَى أَجَلٍ فَلَمْ يَجِدْ صَاحِبَهُ وَ لَيْسَ شَرْطُهُ إِلَّا الْوَرِقَ وَ إِنْ قَالَ خُذْ مِنِّي بِسَعْرِ الْيَوْمِ وَ رِفْأً فَلَا

۱- تهذیب ۷: ۳۱، ح ۱۳۱؛ و من لا یحضره الفقیه ۳: ۲۶۰، ح ۳۹۳۸.

۲. من لا یحضره الفقیه؛ ج ۴؛ ص ۴۲۷.



يَأْخُذُ إِلَّا شَرْطَهُ طَعَامَهُ أَوْ عَلْفَهُ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ شَرْطَهُ وَ أَحَدَ وَرِقًا لَا مَخَالَهَ قَبْلَ أَنْ يَأْخُذَ شَرْطَهُ فَلَا يَأْخُذُ إِلَّا رَأْسَ مَالِهِ لَا تَظْلَمُونَ وَ لَا تَظْلَمُونَ^۱.

بررسی سندی و دلالی

سند این روایت صحیح است .

از نظر دلالت این روایت مربوط به آن جایی است که موقع خرید کالایی وجود نداشته و امام فرموده: یا پولی که قبلاً داده پس بگیرد و یا کالایی را که شرط شده بود، بگیرد (که همان مبیع در بیع سلف است) ولی معامله جدید نمیتواند انجام دهد و قیمت روز هم اجازه ندارد بگیرد و فقط اجازه دارد که رأس المال خود را بگیرد و حق ندارد که ظلم کند (ولذا باید اصل مال را برگرداند) و البته به خود او نیز نباید ظلم شود (ولذا بیش از رأس المال را نمی‌دهد).
مورد این روایت نیز در جایی است که کالا وجود ندارد و امام علیه السلام فرموده اند که فقط همان کالا را بگیرد یا اگر کالا نیست فقط رأس المال را بگیرد.

روایت چهارم

(مرحوم شیخ) بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النَّعْمَانِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يُسَلِّفُ فِي الْحِنْطَةِ وَ التَّمْرِ مِائَةَ دِرْهَمٍ فَيَأْتِي صَاحِبَهُ حِينَ يَحِلُّ الَّذِي لَهُ فَيَقُولُ وَ اللَّهُ مَا عِنْدِي إِلَّا نِصْفُ الَّذِي لَكَ فَخُذْ مِنِّي إِنْ شِئْتَ بِنِصْفِ الَّذِي لَكَ حِنْطَةً وَ بِنِصْفِهِ وَرِقًا فَقَالَ لَا بَأْسَ إِذَا أَخَذَ مِنْهُ الْوَرِقَ كَمَا أَعْطَا^۲.

بررسی سندی و دلالی

مرحوم شیخ و صدوق این روایت را نقل کرده اند.

سند مرحوم صدوق: باسناده عن صفوان بن يحيى عن يعقوب بن شعيب نحوه.

از نظر سند، یعقوب بن شعیب مردد بین چند نفر است ، یکی «یعقوب بن شعیب میثمی» است که از نوه های میثم تمار است که توثیق شده ، یکی هم «یعقوب بن شعیب حداد» است که در روایات ذکر شده ولی در کتب رجالی نیامده و توثیق هم نشده مگر این که توسط وجوه عامه وثاقت او را اثبات کنیم، یکی هم یعقوب بن شعیب الازرق بیاع الطعام است از اصحاب امام باقر علیه السلام است ولی توثیق نشده است.

حال در این روایت مراد از یعقوب بن شعیب کدامیک از این نفرات هست مشخص نیست ، الا اینکه با توجه به نقل شیخ صدوق بگوییم روایت صفوان بن یحیی از این یعقوب بن شعیب اشکالی ندارد، چون اگر مراد اولی (یعنی میثمی) باشد توثیق شده و اگر دو نفر بعدی باشند از آن جایی که تضعیف نشده اند پس معارضی با اثبات وثاقتش از طریق صفوان بن یحیی وجود ندارد، ولذا روایت صفوان بن یحیی از این شخص، دلالت دارد که این شخص ثقه می‌باشد فلذا این روایت معتبر می‌شود.

^۱- وسائل الشیعه ۱۸ : ۳۰۹ ، الباب ۱۱ من ابواب السلف ، ح ۱۵ .

^۲- وسائل الشیعه ۱۸ : ۳۰۹ - ۳۱۰ ، الباب ۱۱ من ابواب السلف ، ح ۱۶ .



بررسی دلالی

در این روایت نیز در زمان سررسید، همه مبیع وجود ندارد و در آن زمان، نیمی از مبیع وجود دارد، در این جا فروشنده پیشنهاد داده است که نیمی از مبیع که موجود است را تحویل بگیرد و پول نصف دیگر را نیز بگیرد، امام علیه السلام فرمودند که: اگر می‌خواهد پول را بگیرد، باید همان مقداری که داده است را بگیرد (نه قیمت روز و بیشتر).

از نظر دلالت حدیث هم استفاده میشود که حق ندارد پول بیشتری بگیرد فقط به اندازه پولش میتواند بگیرد و نکته ای که در اینجا وجود دارد این است که این روایت نفی ادای دین به قیمت روز میکند و اخص میشود زیرا که فرض دیگر موضوع بحث که انجام بیع جدید نسبت به مبیعی فی الذمه است را شامل نمی‌شود و فقط نهی از ادای دین به قیمت روز شده است. تا اینجا مفاد اکثر روایت در جایی بود که کالا در موعد مقرر، موجود نیست ولی مفاد روایت بعدی، متفاوت است:

روایت پنجم

(مرحوم شیخ) بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بَنَانِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ لَهُ عَلَى آخَرَ تَمْرٌ أَوْ شَعِيرٌ أَوْ حِنْطَةٌ أَوْ يَأْخُذُ بِقِيمَتِهِ دَرَاهِمَ قَالَ إِذَا قَوْمُهُ دَرَاهِمَ فَسَدَ لِأَنَّ الْأَصْلَ الَّذِي يَشْتَرِي بِهِ دَرَاهِمٌ فَلَا يَصْلُحُ دَرَاهِمٌ بِدَرَاهِمٍ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أُعْطِيَ عِبْدَهُ عَشْرَةَ دَرَاهِمَ عَلَى أَنْ يُؤَدِّي الْعَبْدُ كُلَّ شَهْرٍ عَشْرَةَ دَرَاهِمَ أَوْ يَجِلُّ ذَلِكَ قَالَ لَا بَأْسَ^۱.

بررسی دلالی

در این روایت در جایی نیست که مبیع وجود ندارد بلکه مطلق است و امام علیه السلام استفسار نفرمودند و از طرف دیگر در روایت آمده است که « أَوْ يَأْخُذُ بِقِيمَتِهِ دَرَاهِمَ » که اعم از این است که بیع جدید انجام بدهند یا ادای دین به قیمت روز است و امام علیه السلام از این جهت نیز سؤال نفرمودند فلذا روایت از این جهت نیز اطلاق دارد.

پس بر اساس ترک استفسال، اطلاق روایت شامل تمام ابعاد موضوع مورد بحث می‌شود. امام علیه السلام می‌فرمایند که: اگر مبیع را به درهم قیمت کند، فاسد می‌شود زیرا که چون اصل معامله با درهم بوده است (درهم داده است و کالا را به صورت سلف خریده است) و حال نیز اگر درهم بگیرد، معامله درهم به درهم می‌شود که جایز نیست. (یعنی در واقع درهم در مقابل درهم داده شده است پس از آن جایی که علی القاعده ارزان تر خریده است و درهم کمتری داده است و الان باید درهم بیشتری بدهد، این کار جایز نیست، زیرا که ربا می‌شود).

بررسی سندی

این روایت در سه کتاب نقل شده و هر سه به علی بن جعفر می‌رسند که برادر موسی بن جعفر (ع) است و از حضرت روایت را نقل کرده است.

۱- شیخ طوسی در تهذیب^۲.

^۱- وسائل الشیعه ۱۸ : ۳۰۸ ، الباب ۱۱ من ابواب السلف ، ح ۱۲ .

^۲- تهذیب ۷ : ۳۰ (باب بیع المضمون) ح ۱۲۹ .



۲- علی بن جعفر در کتابش که این کتاب در دست صاحب وسائل بوده است و ایشان مستقیماً از کتاب علی بن جعفر نقل می‌کند^۱.

۳- حمیری در قرب الاسناد^۲:

رَوَاهُ الْجَمَيْرِيُّ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع

قَالَ: سَأَلْتُهُ وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ وَ زَادَ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ لَهُ عَلَى آخَرَ كَرٍّ مِنْ حِنْطَةٍ أَوْ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ بِكَيْلِهَا شَعِيرًا أَوْ ثَمْرًا قَالَ إِذَا تَرَضِيَا فَلَا بَأْسَ^۳.

سند در هر سه، دچار مشکل است:

اول: روایت شیخ

در سند شیخ، مشکل از جانب «بنان بن محمد» است که برادر احمد بن محمد بن عیسی است و اسم او عبدالله است که می‌شود عبدالله بن محمد بن عیسی، ایشان توثیق نشده و ترجمه مستقلاً هم ندارد الا اینکه از طریق بعضی وجوه عامه درست شود مثلاً بگوئیم:

بعضی از اجلاء (محمد بن علی بن محبوب، سعد بن عبدالله، محمد بن یحیی، حمیری، صفار) از او روایت کردند. ایشان - طبق ظن قوی - در اسناد کامل الزیارات واقع شده است و طبق برخی مبانی کسانی که در اسناد کامل الزیارات باشند، ثقه می‌باشند.

ایشان در اسناد کافی وارد شده است و هر کسی در اسناد کافی واقع شود، ثقه است.

محمد بن احمد بن یحیی از ایشان روایت نقل کرده است و مرحوم ابن ولید و مرحوم صدوق، روایت محمد بن احمد بن یحیی از بنان بن محمد را استثناء نکرده است یعنی از کتاب نوادر الحکمة محمد بن احمد بن یحیی روایت نقل شده است ولی مرحوم صدوق و ابن ولید که نسبت به برخی از افراد استثناء کرده اند، ایشان را استثناء نکرده اند و لذا عدم استثناء کردن، دلالت بر وثاقت دارد (طبق برخی مبانی).

البته این مبانی تام و تمام نیست و علی المبنی می‌باشد.

بنابراین اگر وثاقت ایشان اثبات شود، این طریق معتبر می‌شود ولی در غیر این صورت، این طریق به این حدیث نامعتبر می‌شود.

۱- مسائل علی بن جعفر: ۱۲۳، ح ۸۲.

۲- قرب الاسناد: ۲۶۴ - ۲۶۵، ح ۱۰۵۱.

۳. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۰۸.



دوم: کتاب علی بن جعفر

اصل کتاب ایشان مشکلی ندارد و اگر اثبات شود، اشکالی وجود ندارد الا این که طریق صاحب وسائل به کتاب علی بن جعفر تام و تمام نیست چون طریق صاحب وسائل تا شیخ طوسی، طریق تشریفاتی است لذا طریق به نسخه‌ای خاص به واسطه قرائت یا سماع یا اجازه نداشته است و لذا این کتاب اثبات نمی شود.

دوم: حمیری در قرب الاسناد

طریق عبدالله بن جعفر حمیری در قرب الاسناد: این طریق مبتلا به عبدالله بن حسن است که از جدش علی بن جعفر، نقل می کند و قبلاً نیز گفته شد که توثیقی ندارد مگر از طریق وجوه عامه بتوان این حدیث را درست کرد کما این که همان طور که قبلاً گفتیم طریق صاحب وسائل به قرب الاسناد هم طریق تشریفاتی است مثل همان بیانی که در مورد طریق به کتاب علی بن جعفر گفته شد.

نتیجه:

اولاً: این روایت از حیث سند مشکل دارد.

ثانیاً: استدلال به این روایت مبتنی است بر یک قاعده ای که مورد عمل فقهاء واقع نشده و مخالف قواعد فقهی است و آن این است که (لِأَنَّ الْأَصْلَ الَّذِي يَشْتَرِي بِهِ دَرَاهِمٌ) با این که در این جا معامله جدید رخ داده است یا ادای دین به قیمت روز رخ داده است و در اینجا معامله درهم به درهم نشده ولی امام علیه السلام عوض را جای معوض قرار داده (عوض حنطه که درهم بوده است به جای معوض قرار داده شده است و در نتیجه درهم به درهم شده است) و این خلاف قواعد عامه فقهی است و مورد عمل فقهاء واقع نشده، البته برای این که مورد عمل فقهاء واقع نشده است هم دلیلی نداریم زیرا که از عمل همه فقهاء اطلاعی نداریم بلکه حتی ظاهراً شیخ طوسی به این روایت (در باب عینه) عمل کرده است. پس نمی توان ادعا کرد که فقهاء عمل نکرده اند و خلاف قواعد عامه است و از طرفی خلاف قواعد عامه بودن، اشکالی ندارد زیرا که چه بسا این مورد از آن عموم، خارج شده باشد.

ولی در هر صورت، اگر از مشکلات سندی و دلالی حدیث صرف نظر کنیم، بحث تعارض پیش می آید که آیا این روایات به چه صورتی با هم جمع میشوند؟

بنابراین روایات اخص ناهیه با روایات مجوزه که قبلاً بررسی شد تعارض دارد زیرا که موضوع در همگی در جایی است که مبیع در زمان سر رسید وجود ندارد. روایت علی بن جعفر با روایت مکاتبه علی بن محمد که قبلاً به آن اشاره کردیم، در تعارض است زیرا که هر دو کلی در کلی بودند، زیرا که در روایت محمد بن علی گفته شد که « كَتَبْتُ إِلَيْهِ رَجُلٌ لَهُ عَلِيٌّ رَجُلٌ تَمَّرٌ أَوْ حِنْطَةٌ أَوْ شَعِيرٌ أَوْ قُطْنٌ فَلَمَّا تَقَاصَا قَالَ خُذْ بِقِيَمَةِ مَا لَكَ عِنْدِي دَرَاهِمٌ » و در روایت مورد بحث (علی بن جعفر) نیز گفته شد که « سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ لَهُ عَلِيٌّ آخَرَ تَمَّرٌ أَوْ شَعِيرٌ أَوْ حِنْطَةٌ أَوْ يَأْخُذُ بِقِيَمَتِهِ دَرَاهِمٌ » ولی با این حال، حضرت در روایت اول فرموده اند که: « فَكَتَبَ يَجُوزُ ذَلِكَ » ولی در روایت دوم فرموده اند که: « إِذَا قَوَّمَهُ دَرَاهِمَ فَسَدَ » پس چون موضوع هر دو روایت تقریباً واحد است ولی یکی جایز می داند و یکی جایز نمی داند، با یکدیگر تعارض می کنند، البته گفته شد که



هر دو روایت از نظر سندی مشکل دارند ولذا حجت نیستند ودر نتیجه اطلاقات و عمومات بدون مخصص و مقید باقی می‌مانند.

ولی اگر صرف نظر از اشکالات سندی کنیم و بگوییم هر دو حجت هستند:

اگر جمع عرفی داشته باشند: روایت اول صریح در جواز است ولی روایت دوم که نهی است و صریح نیست، حمل بر کراهت می‌شود.

لکن به نظر می‌رسد این جمع، عرفی نباشد زیرا که وقتی گفته شده است « إِذَا قَوْمُهُ دَرَاهِمَ فَسَدَ » ارشاد به بطلان است و نمی‌توان آن را حمل بر کراهت کرد، بنابراین با توجه به این که لسان « فَكَتَبَ يَجُوزُ ذَلِكَ » ارشاد به صحت است، این دو نمی‌توانند جمع عرفی داشته باشند و هیچ یک قرینه بر دیگری نمی‌شوند.

اگر جمع عرفی نداشته باشند: تعارض می‌کنند. ولذا برای ترجیح چنین می‌گوییم:

مکاتبه علی بن محمد که میگفت جایز است، موافق کتاب است (**أحل الله البيع**) و (**أوفوا بالعقود**) زیرا که می‌خواهد بفروشد و بیع انجام دهد ولی روایت علی بن جعفر مخالف کتاب است (البته اگر تنها بود، مقید و مخصص آیه می‌گردید ولی در مقام تعارض به صورت عام و خاص، مخالف آیه است) ، لذا روایت علی بن محمد چون موافق با کتاب است ترجیح دارد بر روایت علی بن جعفر ، بنابراین روایت مجوزه (بنا بر فرض تمامیت سند) مقدم میشود.

و اگر گفته شود که چنین مرجحی وجود ندارد، هر دو روایت تعارضاً و تساقطاً فلذا باید به مرجع فوقانی رجوع کرد که عمومات و مطلقات اوفوا بالعقود و احل الله البيع می‌باشند.

بنابراین آیه قرآن یا مرجح روایت مجوزه است یا این که بعد از تعارض و تساقط، آیه قرآن مرجع است و در هر دو صورت حکم به صحت این نحوه قرارداد باز خرید است که پیش خرید شده است و قرار شده است که در نهایت از همان شخص به قیمت گران‌تر بخرد.

جمع بین روایات مجوزه با سایر روایات معارض:

اما روایات دیگر:

روایت محمد بن قیس (روایت ۱۵ و ۱۶ باب) و عبدالله بن بکیر (روایت ۱۶ باب) و روایت یعقوب بن شعیب، مربوط به جائی بود که جنس نباشد چون تعبیر امام علیه السلام معمولاً این بود (**فَلَا يَأْخُذُ إِلَّا رَأْسَ مَالِهِ**) یعنی بیشتر نگیرد . لذا از ظهور نهی در این روایات یا مفهوم این روایات استفاده می‌شود که: ارشاد به بطلان این نوع قرارداد و معامله است. روایات مجوزه عبارت بودند از:

روایت اول: مرسله ابان

وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابَّانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الرَّجُلِ يُسَلِّمُ الدَّرَاهِمَ فِي الطَّعَامِ إِلَى أَجَلٍ فَيَجِلُّ الطَّعَامُ فَيَقُولُ لَيْسَ عِنْدِي طَعَامٌ وَ لَكِنِ انْظُرْ مَا قِيمَتُهُ فَخُذْ مِنِّي ثَمَنَهُ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ!

این روایت با توجه به «خُذْ مِنِّي ثَمَنَهُ» ظهور در معامله جدید دارد و امام علیه السلام فرموده اند که اشکالی ندارد.

^۱ - وسائل الشیعه ۱۸ : ۳۰۵ ، الباب ۱۱ من ابواب السلف ، ح ۵ .



بین این روایت که میگوید جایز است و بین روایاتی ناهیه که به اطلاقش میگفت بیع و یا ادای به قیمت روز، جایز نیست، زیرا که می‌گفتند: « لَا يَأْخُذُ إِلَّا وَصِيْفُهُ أَوْ وَرَقَهُ الَّذِي أُعْطَاهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ ». بنابراین بین این دو عموم و خصوص مطلق است ولذا بنابراین روایت ابان بن عثمان (اگر حجت باشد) مقدم می‌شود بر روایت محمد بن قیس و روایات ناهیه دیگر و نتیجه این می‌شود که به نحو معامله جدید صحیح است ولی به نحو ادای دین به قیمت روز، چنین راه‌کاری صحیح نمی‌باشد چون روایت ابان ظهور در معامله دارد، اما به نحو ادای دین صحیح نیست، در نتیجه روایات ناهیه دیگر تقیید می‌خورند. بنابراین روایت ابان بن عثمان با روایت ناهیه در تعارض نیستند، البته روایت ابان مرسله است و حجت نیست ولی اگر هم حجت بود با آن روایات تعارض نداشت.

روایت دوم: روایت عیص بن قاسم

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعَيْصِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَسْلَفَ رَجُلًا دَرَاهِمَ بِحِنْطَةٍ حَتَّى إِذَا حَضَرَ الْأَجَلَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ طَعَامٌ وَ وَجَدَ عِنْدَهُ دَوَابَّ وَ مَتَاعاً وَ رَقِيقاً يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ عُرْوَصِهِ تِلْكَ بِطَعَامِهِ قَالَ نَعَمْ يُسَمِّي كَذَا وَ كَذَا بِكَذَا وَ كَذَا صَاعاً^۱.

این روایت از حیث سند معتبر بود، مفاد این روایت این است که امام فرمود این چیزی که شما سؤال میکنی بیع است یا ادای دین به قیمت است، بلکه مطلقاً فرمود که جایز است (نَعَمْ يُسَمِّي كَذَا وَ كَذَا بِكَذَا) یعنی چه بیع جدید و چه ادای دین به قیمت روز، جایز است، ولذا اگر این روایت اطلاق داشته باشد، با آن روایات تعارض پیدا میکند زیرا که این روایت دلالت بر این دارد که مطلقاً چه بیع و چه ادای دین به قیمت روز، جایز است ولی روایات دیگر دلالت بر عدم جواز می‌کنند.

مگر این که برای حل مشکل تعارض، چنین گفته شود که: این روایت که می‌فرماید « يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ عُرْوَصِهِ تِلْكَ بِطَعَامِهِ » درباره کالا است یعنی چون کالایی که پیش فروش کرده است را ندارد، الان می‌خواهد کالای دیگری را تحویل دهد (نه اینکه پول تحویل دهد)، امام فرمود این کار جایز است یعنی تبدیل جنس به جنس دیگری اشکال ندارد اما روایت ناهیه (مثل روایت محمد بن قیس و یعقوب بن شعیب) در مورد پول (ورق) است یعنی از تبدیل جنس پیش فروش شده به پول نهی شده است. پس این روایات با یکدیگر تعارضی ندارند فلذا تبدیل کالا به کالایی دیگر اشکال ندارد ولی تبدیل کالا به پول اشکال دارد.

رابطه این روایت (روایت عیص بن قاسم) با روایت عبد الله بن بکیر باید گفت:

طبق روایت عبدالله بن بکیر، تنها کاری که جایز است این است که یا پول آن را بگیرد یا این که به او مهلت بدهد، (فَلْيَأْخُذْ رَأْسَ مَالِهِ أَوْ لِيُنْظِرَهُ) یعنی نمی‌تواند معامله جدید انجام بدهد و نمی‌تواند به جای آن کالای دیگری بگیرد و همچنین نمی‌تواند پول بیشتری بگیرد، البته این مطلب را به واسطه اطلاقش می‌فهماند، ولی روایت عیص بن قاسم دلالت می‌کند که تبدیل جنس به جنس اشکال ندارد فلذا اخص از او میشود و نسبت بین این دو روایت عموم و خصوص مطلق می‌گردد و در

^۱ - وسائل الشیعه ۱۸ : ۳۰۵ ، الباب ۱۱ من ابواب السلف ، ح ۶ .



نتیجه مقید روایت عبدالله بن بکیر می‌شود. (البته روایت عبدالله بن بکیر نسبت به این که معامله جدید بشود یا ادای دین به قیمت شود، بدون مخصص باقی می‌ماند و ساقط نمی‌شود).

روایت سوم: حسن بن علی بن فضال

وَعَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ ع الرَّجُلِ يُسَلِّفُنِي فِي الطَّعَامِ فَيَجِيءُ الْوَقْتُ وَ لَيْسَ عِنْدِي طَعَامٌ أُعْطِيهِ بِقِيمَتِهِ دَرَاهِمًا قَالَ نَعَمْ!.

روایت ابن فضال که در روایات مجوزه به آن اشاره شد، مطلق است یعنی امام علیه السلام نفرموده بیع باشد یا ادای دین باشد، بلکه بطور مطلق فرموده جایز است.

این روایت با روایاتی که قبلاً خواندیم (که دلالت بر این داشتند که فقط حق دارد، پول خود را بگیرد) با هم تعارض دارند. این روایت نص در جواز است اما آن روایات ظهور در بطلان داشتند. بنابراین اگر کسی این طور جمع کند (کما اینکه جمع کرده اند) که این روایت ابن فضال نص در جواز است اما روایاتی که گوید: (لَا يَأْخُذُ إِلَّا وَصِيْفَهُ أَوْ وَرَقَهُ الَّذِي أُعْطَاهُ) این نهی است ولذا حمل بر کراهت می‌شود یعنی ارشاد نیست و حکم تکلیفی نفسی کراهتی است (تنزیهی است) و ارشاد به بطلان نیست، بلکه (لَا يَأْخُذُ إِلَّا وَصِيْفَهُ أَوْ وَرَقَهُ الَّذِي أُعْطَاهُ) یعنی مکروه است معامله جدید انجام شود و همچنین مکروه است به قیمت مازاد ادای دین شود. بنابراین با توجه به نص، دست از ظهور برمی‌داریم یعنی دست از ظهور دلیل در ارشاد به بطلان و یا حرمت برمی‌داریم و حمل بر حکم تکلیفی تنزیهی می‌کنیم. بنابراین با یکدیگر تعارضی ندارند و نتیجه این می‌شود که در مواردی که کالا وجود ندارد، انجام معامله جدید و یا ادای دین به قیمت روز، جایز ولی مکروه است. این یک نوع جمع است و اگر کسی چنین جمع عرفی‌ای را بپذیرد و بگوید «نعم» ارشاد است و نهی نیز نهی تنزیهی است، مشکلی به وجود نمی‌آید.

اما اگر کسی گفت لسان در این روایت، لسان حکم تکلیفی نیست بلکه این ارشاد به بطلان دارد و آن روایت ارشاد به صحت دارد، هر دو ارشادی هستند و این جمع عرفی در اینجا معنایی ندارد، با هم تعارض میکنند زیرا که یکی گوید باطل است و دیگری می‌گوید باطل نیست. در نتیجه اینجا نوبت به مرجحات باب تعارض می‌رسد که موافق با قرآن در این بحث مرجح ما است یعنی اطلاق و عمومات آیات شریفه با روایت ابن فضال موافق است و روایات محمد بن قیس و امثال این که ارشاد به بطلان داشت، با عمومات و اطلاق قرآن مخالف است. بنابراین روایت ابن فضال بر روایات دیگر مقدم میشود و حکم به صحت می‌شود، و اگر هم این مرجح پذیرفته نشود و دو دسته روایت تعارض و تساقط کنند، قرآن مرجع و عام فوقانی قرار می‌گیرد، یعنی (أحل الله البيع) و (أوفوا بالعقود) و امثال اینها مرجع فوقانی میشوند برای صحت این نوع معاملات. تا اینجا جمع بین روایت ابن فضال با روایات دیگر بیان شد.

اما اگر کسی طبق مبنای قدمات اشکال کند (البته به نظر ما مبنای قدمات صحیح نیست) و بگوید روایت ابن فضال نمیتواند با روایات دیگر معارضه کند، چون برخی از قدمات گفته اند روایت موثقه با روایات صحیح نمیتواند معارضه کند، و اگر روایت موثقه باشد در قبال روایات صحیح از حجت می‌افتد، یعنی روایت موثقه اگر معارض نداشته باشد حجت است، (البته در

^۱ - وسائل الشیعه ۱۸ : ۳۰۵ ، الباب ۱۱ من ابواب السلف ، ح ۸ .



اصل حجیت روایت موثقه اختلاف مبنا وجود دارد و برخی قائل به عدم حجیت آن شده اند) ولی اگر معارضی از روایات صحیحه داشته باشد، آن روایت موثقه از حجیت می افتد. بنابراین طبق این نظر قدماء، روایت ابن فضال معارضه می کند با روایات صحیحه دیگر فلذا از حجیت می افتد، و نتیجه این می شود که روایات دیگر بدون معارض باقی می ماند و در نتیجه حکم به مطلق باید کرد، فلذا بر اساس این مبنا عمومات و اطلاقات قرآنی، تخصیص زده می شود. ولی به نظر ما این مبنا باطل است و جمع این دو دسته روایت در این است که یا حمل بر کراهت می شوند و یا تعارض می کنند و مرجح آن ها قرآن است. نتیجه این می شود: طبق اطلاقات و عمومات آیه و برخی از روایات، این نوع معامله که کالایی را به نحو سلم به کسی، پیش فروش کنیم تا تأمین پول و نقدینگی کنیم، و این جنس را در وقت سررسید از خود او به قیمت گرانتر بخریم، (چه در ضمن بیع اول شرط شده باشد یا شرط نشده باشد) ظهور در صحت این معامله دارد و ظاهراً اشکالی به این راه کار نیست، مگر این که گفته شود که این کار موافق با روح رباخواری است و همان حیل شرعی می باشد؟! (که این اشکال اساسی و کلی در آینده بررسی خواهد شد) البته ناگفته نماند که در فرضی که معامله دوم، شرط شده باشد، همان دو اشکال که قبلاً مطرح شدند، وارد است، که عبارت بودند از:

یک. اینکه قصد جدی بر معامله اول نیست. که جواب این است که در این موارد نیز واقعاً قصد جدی وجود دارد و همان طور که در فرض عدم شرط، قصد جدی وجود دارد، در فرض شرط نیز قصد جدی وجود دارد.

دو. همان اشکال دور است، یعنی وقتی به شما می فروشم، در واقع صحت پیش فروش من متوقف بر این است که دوباره به من بفروشید و فروختن در یک سال (مثلاً) متوقف بر این است که بیع اول صحیح باشد و لذا دور لازم می آید. که جواب هر دو اشکال در مباحث قبلی بیان شدند و لذا از این جهت نیز مشکلی نیست.

بنابراین به نظر میرسد، صورت دوم از راهکار پنجم اشکال نداشته باشد.